

راهبرد امنیتی سیاست خارجی آمریکا؛ تقابل ماهیتی با استراتژی تنش‌زدایی جمهوری اسلامی ایران (با تأکید بر موضوع هسته‌ای)

محمد ابوالفتحی*
علیرضا آزادی**

چکیده

سیاستمداران ایالات متحده آمریکا، جهان پس از جنگ سرد را عرصه‌ای مناسب برای تحقق طرح ثبات هژمونیک، با محوریت آمریکا یافته‌اند. این مسئله زمینه‌های ایجاد مداخله‌گرایی فزاینده آمریکا در نقاط مختلف جهان را فراهم می‌سازد. در این مقاله تلاش می‌شود به این پرسش پاسخ داده شود که راهبرد امنیتی و هژمون طلب در سیاست خارجی آمریکا، سبب اتخاذ چه نوع دیپلماسی در مورد مسئله هسته‌ای ایران شده است؟ پاسخ موقت به این سؤال آن است که هسته‌ای شدن ج.ا.ایران به معنای تحول در توازن قوا در منطقه استراتژیک خاورمیانه محسوب می‌شود که نتیجه آن، محدودیت آزادی عمل ایالات متحده است. بر این اساس، آمریکا بر مبنای آینده‌نگری استراتژیک و محدودسازی گام به گام، به اتخاذ دیپلماسی تنش علیه ج.ا.ایران اقدام نموده است. چنین فرآیندی زمینه‌های عدم موفقیت استراتژی تنش‌زدایی از جانب ایران را فراهم می‌سازد.

واژگان کلیدی

قدرت هژمون، مداخله‌گرایی، انقلاب اسلامی، تقابل‌گرایی، دیپلماسی تنش.

مقدمه

پس از جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، آمریکا به طراحی نظم سلسله مراتبی بر اساس پروژه

dr.mabolfathi@yahoo.com

ar_azadi@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۹/۱۰

*. استادیار دانشگاه رازی کرمانشاه.

** . کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه رازی کرمانشاه.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۲/۱۰

هژمونی ایالات متحده اقدام کرد. بر اساس این پروژه، سیاست خارجی آمریکا نسبت به کشورهای که مایل نیستند اقتدار آمریکا را بپذیرند و نسبت به نظم بین‌الملل و سیاست‌های این کشور دیدگاهی انتقادی و تجدید نظرطلبانه دارند، رویکردی تهاجمی را اتخاذ کرده است. این رویکرد اقتدارگرایانه و هژمونیک‌محور نمی‌تواند واحدهای سیاسی استقلال طلب را بپذیرد. بنابراین، چنین محیطی برای جمهوری اسلامی ایران که فلسفه‌ای رهایی‌بخش و ضدسلطه دارد و خواهان تغییر وضع موجود است، اساساً تنش‌زاست. تنش‌زایی در این زمینه بر مبنای مهار و یا حتی فروپاشی واحد منتقد نظام هژمونیک استوار است.

در این فرآیند، آمریکا با اتخاذ دیپلماسی تنش علیه انقلاب اسلامی، سعی دارد تا ظرفیت‌های استراتژیک ایران را محدود نموده و از قدرت‌یابی این کشور و افزایش نفوذ منطقه‌ای و بین‌المللی‌اش جلوگیری نماید. فرآیند تنش‌زایی در حوزه‌هایی مانند فناوری هسته‌ای که می‌تواند افزایش اقتدار و قدرت مانور ایران را فراهم آورد، کاملاً واضح و آشکار است. آمریکایی‌ها بر این باور هستند که هسته‌ای شدن جمهوری اسلامی ایران باعث تغییر توازن قوا به نفع ایران می‌گردد و این امر از یک سو اقتدار ایران و متحدانش را در پی خواهد داشت و از سوی دیگر آمریکا و متحدان آن مانند رژیم صهیونیستی را با محدودیت عمل مواجه می‌سازد. در این چارچوب، علی‌رغم اینکه ج.ا.ایران به اتخاذ سیاست تنش‌زدایی در سیاست خارجی خود روی آورده است، اما از آنجا که آمریکا قدرت‌یابی ایران را به مصلحت هژمونی منطقه‌ای و جهانی خود نمی‌بیند، به ایجاد تنش در ابعاد مختلف علیه ایران مبادرت می‌نماید. با این پیش‌فرض و با توجه به اینکه رفتار ایالات متحده آمریکا در قبال ایران، یک رفتار برتری‌جویانه و استیلاطلب است، برای تبیین بهتر این مقاله و تجهیز آن به چارچوبی منسجم از میان نظریه‌های روابط بین‌الملل، از نظریه واقع‌گرایی تهاجمی بهره گرفته و سعی گردیده است تا با استفاده از این نظریه به ریشه‌یابی رفتار آمریکا در مقابل جمهوری اسلامی ایران به ویژه در زمینه پرونده هسته‌ای، بپردازیم.

قدرت هژمون و امنیت سلسله مراتبی

هژمونی را می‌توان رهبری و یا تسلط، به خصوص توسط یک کشور بر کشورهای دیگر توصیف کرد. استیلا سیاسی، سلطه، اقتدار، استکبار و سلطه جهانی نیز از دیگر معانی‌ای هستند که برای این کلمه برشمرده‌اند. (Nowruzi, 2005) در روابط بین‌الملل، هژمون، رهبر یا وضعیت رهبری گروهی از دولت‌هاست. رهبری ضرورتاً درجه‌ای از نظم اجتماعی و سازمان اجتماعی را مفروض می‌گیرد که در آن یک واحد، نقش عمده‌تری را به عهده می‌گیرد. برخی، هژمونی را به نفوذی اطلاق می‌کنند که یک قدرت بزرگ می‌تواند در نظام بین‌الملل بر دیگر کشورها وارد کند و میزان این نفوذ از رهبری تا سلطه در نوسان است. برخی نیز به عدم توازن قدرت اشاره کرده‌اند:

وضعیتی که در آن رقابت میان قدرت‌های بزرگ به قدری نامتوازن است که یک قدرت در

درجه اول قرار می‌گیرد و در نتیجه، می‌تواند قواعد و امیال خود را در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی، دیپلماتیک و حتی فرهنگی تحمیل کند. (کرمی، ۱۳۸۵: ۳ - ۲)

چنین وضعیتی باعث می‌گردد تا منویات و نظم مورد نظر قدرت برتر در سطح روابط بین‌الملل دیکته گردد و به عبارتی، راه برای تحقق طرح «ثبات هژمونیک»^۱ هموار شود.

بر اساس مفهوم «ثبات هژمونیک» که محتوای آن نخستین بار از سوی چارلز کیندلبرگر^۲ مطرح شده بود، یک قدرت برتر لازم است که بتواند نقش اداره امور را در سطح جهانی ایفا کند. (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۱۲۵) محوریات یافتن یک قدرت برتر و تلاش برای تحقق ثبات هژمونیک بر اساس منویات قدرت هژمون، می‌تواند زمینه‌های مداخله‌گرایی فزاینده در سطح جهانی و به ویژه در تقابل با کشورهای منتقد نظم هژمونیک را فراهم آورد. این فرآیند را می‌توان در نظریه واقع‌گرایی تهاجمی و آراء جان جی مرشایمر به صورت بسیار برجسته‌ای مشاهده کرد.

مرشایمر استدلال می‌کند که همه قدرت‌های بزرگ به دنبال گسترش حوزه قدرت خود به حوزه دیگر دولت‌های ملی هستند. وی بر این اعتقاد است که ساختار نظام بین‌المللی رفتار قدرت‌های بزرگ را تحت تأثیر قرار می‌دهد. (Sempa, 2002) از دید جان مرشایمر، دولت‌ها در جهانی زندگی می‌کنند که سرشار از تهدیدات است و واحدهایی‌اند که تمایل دارند قدرت خود را به حداکثر برسانند که این به معنای کسب قدرت به زبان دیگران است. مرشایمر مانند سایر واقع‌گرایان، نهادهای بین‌المللی را مهم تلقی نمی‌کند. به عقیده او آنچه اصل است توزیع قدرت میان کشورهاست. این دولت‌های قوی‌اند که به نهادها شکل می‌دهند تا بتوانند سهم خود از قدرت جهانی را حفظ کنند یا حتی آن را افزایش دهند. (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۱۳۲ - ۱۳۱)

بحث اصلی در این زمینه این است که در جهان، کشورهای مستقل با قدرت حاکمیت مرکزی همیشه این ترس را دارند که تحت تسلط قدرت‌های بزرگ قرار گیرند. بنابراین رقابت قدرت با حاصل جمع صفر در جریان است. تنها قطعیت در جهان، عدم اطمینان است که در این چارچوب قدرت بیشتر برابر با امنیت بیشتر تلقی می‌شود. بنابراین، دولت‌ها از هر فرصتی به منظور افزایش بیشتر قدرت خود نسبت به رقبای استفاده می‌کنند. نتیجه‌گیری منطقی در چنین سیستمی این است که هدف نهایی هر قدرت این است که به قدرتمندترین واحد در سیستم بین‌الملل تبدیل گردد. (Lieber, 2002) در این سیستم، حفظ قدرت و سپس افزایش آن، اصلی‌ترین هدف دولت‌هاست. به عبارت دیگر، قدرت‌های متمایل به حفظ وضع موجود در جهان سیاست، کمتر یافت می‌شوند؛ زیرا سیستم بین‌المللی، فرصت‌های فراوانی را برای دولت‌ها ایجاد می‌کند تا در رقابت با یکدیگر به قدرتی بالاتر از دیگران دست‌یابند و از آن موقعیت منافی را به دست آورند که فواید آن بیشتر از هزینه‌های آنها باشد. بالاترین هدف یک دولت این است که به هژمون این سیستم تبدیل شود. (Snyder, 2002: 152)

1. Hegemonic Stability.
2. Charles P. Kindleberger.

به نظر مرشایمر، دولت‌ها هدف ازدیاد قدرت را تا رسیدن به موقعیت هژمونی پیگیری می‌کنند و قصد دارند تا بر دیگر دولت‌ها تسلط پیدا کنند. استنتاج مرشایمر این است که دولت‌ها کارآمدترین راه برای تضمین بقا در نظام آنارشیک را افزایش قدرت نسبی خود با هدف تبدیل شدن به هژمونی پیگیری می‌کنند. بنابراین، تا زمانی که هرج و مرج وجود دارد، نظام بین‌الملل عرصه رقابت امنیتی بی‌وقفه خواهد بود. (Toft, 2005)

بر مبنای این تحلیل، رقابت امنیتی، پیچیده، باثبات و مستمر خواهد بود و به همه حوزه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی تسری می‌یابد. وقتی که یک قدرت بتواند در زمینه‌هایی مانند فعالیت‌های اقتصادی، توانایی بالای نظامی، نفوذ سیاسی و قدرت نهادی در سطح منطقه و جهان به برتری نسبی دست یابد، تلاش خواهد داشت تا از شکل‌گیری رقیبی قدرتمند در سطح منطقه‌ای و جهانی جلوگیری به عمل آورده و در زمینه دستیابی دیگران به تکنولوژی‌های قدرت‌آفرین مانند انرژی هسته‌ای، سدهایی را ایجاد نماید.

بر پایه این تحلیل می‌توان رفتار دستگاه دیپلماسی آمریکا پس از جنگ سرد را در قبال منتقدان سیاست‌های ایالات متحده، تبیین کرد. پس از جنگ سرد و فروپاشی ابرقدرت شوروی، آمریکا تنها قدرت برتری بود که از امکانات و توانایی‌های ویژه‌ای برخوردار بود و این توانایی‌ها باعث گردید تا این کشور خود را شایسته هژمون نظام بین‌الملل بداند.

تلاش برای هژمونی آمریکا

از پایان جنگ جهانی دوم تا زمان سقوط اتحاد جماهیر شوروی، سیاست خارجی آمریکا بر مبنای مهار و جلوگیری از گسترش نفوذ شوروی در سراسر جهان استوار بود که توسط جورج کنان^۱ ارائه شده و به عنوان دکترین ترومن^۲ شناخته شده است. (Cannon, 2013) در این دوران، سیاست‌ها و استراتژی غالب، بازدارنی دشمنان و راهبرد سد نفوذ بود که در ابعاد سیستم اجتماعی و اقتصادی به عنوان دو راه مبارزه جهانی در نظر گرفته شده و به مرحله اجرا درآمد. این راهبرد به معنای تمرکز استراتژیک بر جهان دوم و سوم بود که بسیاری از نیروی انسانی جهان، زمین و منابع طبیعی را تحت اختیار داشتند. سیطره بر جهان دوم و سوم می‌توانست موجبات ازدیاد قدرت اقتصادی، نفوذ سیاسی و توانایی نظامی آمریکا را فراهم آورد. (Betts, 2004: 8)

اما شرایط دوران پس از جنگ سرد دشواری‌های خاص خود را داشت. سیاستگذاران دستگاه دیپلماسی آمریکا معتقد بودند که علی‌رغم اینکه آمریکا دشمن قدرتمند و رقیب ایدئولوژیک خود را از دست داده بود، اما تهدیدات جدید و متنوع منافع و اهداف منطقه‌ای و جهانی آمریکا را با خطر مواجه ساخته بود. (Suri, 2010) آمریکایی‌ها، تروریسم، وابستگی به انرژی، مناطق بی‌ثبات جهان، تغییر آب و هوا، گسترش سلاح‌های هسته‌ای و خطر دستیابی افراط‌گرایان به این سلاح‌ها را به عنوان خطراتی مفروض می‌دانند که

1. H. Brey Cannon.
2. Truman Doctrine.

امنیت ملی ایالات متحده را با تهدید مواجه می‌سازند و به عنوان چالش‌های قرن بیست و یکم برای ایالات متحده مطرح می‌باشند. بنابراین طراحان سیاست‌های امنیتی و دفاعی ایالات متحده معتقدند که قدرت نظامی و موشکی جدید آمریکا برای دیدار با این چالش‌ها حیاتی و تعیین کننده است. (americansecurityproject, 2008)

در این چارچوب و در غیاب ایدئولوژی کمونیسم، مفاهیمی مانند تروریسم و خطر دستیابی تروریست‌ها به سلاح‌های کشتار جمعی را می‌توان هادیان دستگاه دیپلماسی آمریکا برای مقابله با کشورهای دانست که ایالات متحده از آنها تحت عنوان کشورهای سرکش و منتقد نظم بین‌المللی تعبیر می‌کند. لذا این سطح تحلیل لزوم مداخله‌گرایی ایالات متحده در اقصی نقاط جهان را دیکته می‌نماید. بر این مبنا پس از جنگ سرد، حداقل شش راهبرد هدایتگر سیاست خارجی آمریکا گردیدند:

۱. حفظ هژمونی آمریکا؛ ۲. جهانی‌سازی از طریق توسعه نهادهای اقتصاد بین‌المللی لیبرال؛ ۳. ارتقا و گسترش «منطقه صلح دموکراتیک»؛ ۴. استفاده از قدرت نظامی برای کاهش تلفات انسانی؛ ۵. منزوی‌سازی و مجازات تعدادی از کشورهای «سرکش» که ثبات و امنیت منطقه‌ای آمریکا را تهدید می‌کنند؛ ۶. افزایش نگرانی در ارتباط با آسیب‌پذیری ایالات متحده از رژیم‌ها و گروه‌های تروریستی فراملی. (Melason, 2014)

این راهبردها مسائل مختلفی را در سراسر جهان در بر می‌گیرند که علی‌رغم تنوع، در زمینه تلاش برای مشروع و نهادینه ساختن هژمونی ایالات متحده آمریکا همگام و همراه هستند. کانون مرکزی تمام اقدامات آمریکا در ارتباط با برقراری دکترین ثبات هژمونیک، ایجاد تنش و تقابل علیه واحدهای سیاسی منتقد نظم بین‌الملل هژمون محور است. نقطه اوج تنش‌زایی و تقابل‌گرایی آمریکا را می‌توان در رفتار سیاست خارجی این کشور در ارتباط با جمهوری اسلامی ایران مشاهده کرد.

انقلاب اسلامی و آمریکا (ماهیت تقابل)

بیش از سه دهه است که سیاست آمریکا در قبال ایران بر انزوای سیاسی، افزایش فشارهای اقتصادی و حمایت آشکار برای تغییر رژیم تأکید دارد. (Leverett, 2010: 81) در واکنش گزیننده‌های استراتژیک و هدف‌نهایی سیاست آمریکا در قبال ایران از ترکیبی از مهار و بازدارندگی و یا حمایت صریح و روشن از تغییر رژیم تشکیل شده است. (ibid: 85) این گونه رفتار آمریکا علیه ج.ا.ایران، بر مبنای الگوی محدودسازی و کاهش تدریجی ظرفیت‌های ایران از طریق راهبرد صدور تنش استوار است. هدف از استراتژی صدور تنش این است که فشارهای وارده بر ایران، مسئولان سیاسی و تصمیم‌گیرنده دستگاه دیپلماسی را به عقب‌گرد خودخواسته از سیاست‌های این کشور مجبور سازد و جهت‌گیری دستگاه دیپلماسی ایران را به سمت تعامل با ایالات متحده و عدول از مواضع انقلابی تغییر دهد که این امر می‌تواند زمینه‌های استحاله سیاسی را فراهم سازد. اما پاسخ به این پرسش بسیار مهم که چرا ایالات متحده به فرآیند تنش‌زایی و تقابل‌گرایی علیه انقلاب

اسلامی روی آورده است را می‌بایستی در نوع ایدئولوژی انقلاب اسلامی و اهداف امپریالیستی آمریکا در جهان جستجو نمود. در واقع تبیین تضاد ماهیتی دکترین ثبات هژمونیک ایالات متحده با ماهیت رهایی‌بخشی انقلاب اسلامی، می‌تواند در فهم رویکرد آمریکا و تشخیص اهداف دستگاه دیپلماسی این کشور در قبال پرونده هسته‌ای ایران بسیار مفید و مؤثر واقع گردد.

انقلاب اسلامی؛ ماهیتی رهایی‌بخش و ضدتصلب

انقلاب اسلامی ایران و گفتمان عدالت‌خواهانه، سلطه‌ستیزانه و استکبارستیزانه آن، نظم لیبرال موجود بین‌المللی را برنتابیده و در ابعاد فرانظری، ساختاری، هنجاری و نهادی، آن را به چالش کشیده است. به گونه‌ای که جمهوری اسلامی در گام اول در بعد تبیینی و تخریبی به واسازی نظم بین‌المللی موجود می‌پردازد. در بعد تبیینی از طریق توصیف و تبیین سرشت ناعادلانه وضع موجود و نظام مستقر سعی می‌کند آن را غیر طبیعی ساخته و از آن مشروعیت‌زدایی کند. در گام بعدی، جمهوری اسلامی با توجه به اصول انقلاب اسلامی، درصدد پیاده‌سازی الگوی عملی در عرصه جهانی با توجه به ظرفیت‌های خود و کشورهای خواهان تغییر وضع موجود است. (دهقانی فیروزآبادی و ذبیحی، ۱۳۹۱: ۷۱) این نظم که توسط قدرت مدعی هژمونی پیگیری می‌شود، مبتنی بر هنجارها و الگوهای لیبرال است. وجود تضاد و تقابل میان ارزش‌ها، معیارها و منافع نظم مذکور با آنچه در گفتمان انقلاب اسلامی تجلی و نمود یافته است، موجب به چالش طلبیده شدن این نظم توسط انقلاب اسلامی گردیده است. (همان: ۷۲) این فرآیند، حکایت از صدور ارزش‌های انقلاب اسلامی به سراسر جهان و دعوت به بیداری آنها دارد. در نتیجه، تفکر رهایی‌بخشی انقلاب اسلامی ماهیتی فراملی و فرامذهبی یافته و اختصاص به منطقه خاورمیانه و یا جهان اسلام ندارد.

علاوه بر جهان اسلام، بسیاری از خواسته‌ها و نیازهای جهان مستضعفان، با جهان اسلام مشترک است؛ خواسته‌هایی نظیر عدالت‌خواهی، آزادی‌طلبی، استقلال‌جویی و رهایی از سلطه جهان‌خواران و ... که انقلاب می‌تواند در جهان استضعاف و مظلومان نفوذ کند و همگرایی جهانی و بیداری جهانی را باعث گردد. (فتحی، ۱۳۹۳: ۷۷) آمریکایی‌ها خوب می‌دانند الگوی ایران به معنای قرار دادن دین در متن اداره جامعه و ایستادگی در مقابل سلطه غرب در حال تکثیر است، بی‌آنکه ضرورتی به در میان بودن نام ایران باشد. وقتی ایران را به عنوان یک مدل در نظر بگیریم آن وقت از تمام ویژگی‌های محلی خود پیراسته شده و در هیئت یک امر ناب ظاهر می‌شود. (محمدی، ۱۳۹۰: ۲)

بنابراین، قالب‌های ایدئولوژیک و شکل‌بندی‌های منافع منطقه‌ای و بین‌المللی آمریکا به گونه‌ای طراحی شده است که مقابله‌گرایی با ساختار سیاسی ایران را به گونه‌ای پایان‌ناپذیر پیگیری می‌کند. هدف عمومی آمریکا از مقابله‌گرایی با جمهوری اسلامی ایران را می‌توان حداقل‌سازی قدرت ملی ایران از طریق کنش‌های مقابله‌گرایانه و تلافی‌جویانه دانست. (متقی، ۱۳۸۷: ۲۲۳)

این تحلیل به تبیین این واقعیت می‌پردازد که تقابل آمریکا با نظام جمهوری اسلامی ایران، تقابلی ماهیتی و همه‌جانبه است که تلاش دارد هرچه بیشتر ایران را منزوی و ظرفیت‌های استراتژیک این کشور را محدود سازد. وجهه بارز رویکرد تقابل‌گرایی آمریکا با ایران را در مسائلی مانند فناوری هسته‌ای که می‌تواند ایران را به قدرت بی‌بدیل منطقه‌ای و حتی قدرت مطرح جهانی، تبدیل نماید، مشاهده می‌کنیم. در نتیجه روابط آمریکا با نظام جمهوری اسلامی ایران را می‌بایستی در چارچوب آینده‌نگری استراتژیک و محدودسازی گام به گام، تحلیل نمود.

تقابل آمریکا با هسته‌ای شدن ج.ا.ایران (جنگ سرد جدید و دیپلماسی تنش)

به نظر می‌رسد که خاورمیانه امروز بین دو اردوگاه تقسیم شده است که برخی از مفسران آن را به عنوان جنگ سرد جدید توصیف می‌کنند. در یک طرف این تقسیم‌بندی کشورهای مایل به همکاری استراتژیک با ایالات متحده آمریکا هستند که به صورت ضمنی هژمونی آمریکا بر منطقه را پذیرفته‌اند. این اردوگاه شامل اسرائیل، مصر، اردن کشورهای عربی مانند عربستان سعودی و دیگر اعضای شورای همکاری خلیج فارس است. طرف دیگر این تقسیم‌بندی، آن کشورهای خاورمیانه و بازیگران غیر دولتی می‌باشند که تمایلی برای مشروعیت بخشیدن به تسلط آمریکا و اسرائیل بر منطقه را ندارند. جمهوری اسلامی ایران در سال‌های اخیر عملاً به عنوان رهبر این اردوگاه (شامل سوریه و بازیگران غیر دولتی برجسته‌ای مانند حماس و حزب‌الله) شناخته شده است. بنابراین، رابطه میان ایالات متحده و جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که در خاورمیانه جنگ سرد جدید شکل گرفته است. (Leverett, 2010: 75)

برخی از تحلیل‌گران معتقدند که حالات مختلف رقابت استراتژیک میان ایالات متحده و ایران در حال تکامل است. یوشکا فیشر وزیر خارجه پیشین آلمان، چنین تحلیل می‌کند که «این مسابقه به عنوان مبارزه برای هژمونی منطقه‌ای در خاورمیانه است که می‌توان آن را با اتحاد آلمان در اواخر قرن نوزدهم مقایسه نمود. از این منظر، فیشر هشدار می‌دهد که تنش بین ایالات متحده و جمهوری اسلامی در نهایت می‌تواند در یک مقیاس بزرگ به درگیری نظامی منجر گردد.

برخی دیگر، مانند فرید زکریا، بر این باورند که ایالات متحده و شرکای منطقه‌ای و بین‌المللی‌اش به طور اجتناب‌ناپذیری به سوی وضعیتی حرکت خواهند کرد که هدف آن جلوگیری از جمهوری اسلامی و متحدان آن است. این وضعیت یادآور شیوه جنگ سرد غرب در مقابل اتحاد جماهیر شوروی است. ظهور جنگ سرد جدید در خاورمیانه، باعث تغییرات ساختاری در این منطقه استراتژیک شده است. این تغییرات عبارتند از: فروپاشی روند صلح اسرائیل و اعراب، حملات تروریستی یازده سپتامبر، تهاجم و اشغال عراق توسط آمریکا، ظهور حزب‌الله و حماس به عنوان بازیگران سیاسی در سطح ملی و شرایط منطقه‌ای، عقب‌نشینی اسرائیل از غزه و عملیات نظامی اسرائیل پس از آن در لبنان و غزه، تغییرات ساختاری در بازارهای جهانی انرژی و

هسته‌ای شدن ایران. این تغییرات از یک سو سبب افزایش نفوذ جمهوری اسلامی و از سوی دیگر باعث کاهش قدرت و نفوذ نسبی آمریکا گشته است. (ibid: 76)

این تضاد در زمینه‌هایی مانند صنعت هسته‌ای که می‌تواند بر افزایش قدرت و همچنین ظرفیت‌های دیپلماتیک اثرگذار باشد، بسیار برجسته است. مسئله‌ای که برای آمریکا و هژمونی منطقه‌ای این کشور بسیار حائز اهمیت است، این است که مانع شکل‌گیری هژمونی ایران و تبدیل این کشور به قدرتی هسته‌ای در خاورمیانه گردد. آمریکایی‌ها، هسته‌ای شدن ایران را مترادف با محدودیت مانور آمریکا و اسرائیل در خاورمیانه و در نتیجه از دست دادن آزادی عمل آنها در این منطقه حساس می‌دانند.

از نگاه آمریکایی‌ها دو احتمال تهدیدآمیز از جانب ایران ممکن است منافع این کشور را در جنوب غرب آسیا به خطر بیندازد. نخست اینکه ایران در صورت دستیابی به بمب هسته‌ای و هسته‌ای شدن منطقه با مطالبات دیگر کشورها نظیر عربستان در زمینه هسته‌ای شدن مواجه می‌شود. در این شرایط آزادی عمل آمریکا و اسرائیل در منطقه چند قطبی هسته‌ای با محدودیت‌های زیادی مواجه می‌شود. دوم اینکه در صورت حمله نظامی اسرائیل یا آمریکا به تأسیسات هسته‌ای ایران برای ممانعت از هسته‌ای شدن ایران و تبعات و حملات تلافی‌جویانه ایران، منافع آمریکا در منطقه به مخاطره می‌افتد. آمریکایی‌ها مدعی‌اند ایران علاوه بر برنامه هسته‌ای خود در مواردی نظیر توانایی‌های نامتقارن خود در خلیج فارس، تهدید به انسداد تنگه هرمز، ارتباط با القاعده، لفاظی سیاسی در خصوص حملات تلافی‌جویانه و اهریمنی جلوه دادن غرب، منافع آمریکا و متحدان آن را در منطقه به خطر انداخته است. (ایزدی و همکاران، ۱۳۹۲: ۷۴)

آمریکایی‌ها معتقدند که اگر ایران اورانیوم کافی برای ایجاد برنامه سلاح‌های هسته‌ای به دست آورد، ممکن است یک مسابقه تسلیحاتی هسته‌ای در منطقه شروع شود که به کاهش قدرت ایالات متحده در منطقه منجر خواهد شد. سوریه، با اتحاد با ایران در برابر فشار بین‌المللی به رهبری ایالات متحده احساس جسارت می‌کند. حزب‌الله نیز حملات خود به اسرائیل را افزایش می‌دهد. (Walter, 2012: 10)

بنابراین مشکل ایران محدود به موضوع هسته‌ای نمی‌شود. حتی بدون سلاح‌های هسته‌ای، ایران حضوری قدرتمند در خاورمیانه و به خصوص در منطقه خلیج فارس دارد. (Ottaway, 2009: 1) برای ایالات متحده آمریکا که مدعی هژمون نظام بین‌الملل است، پذیرفتن ج.ا.ایران و منتقد نظم بین‌الملل با فرهنگ مقاومت و مجهز به صنعت هسته‌ای عملاً غیر ممکن است. بر همین مبنا، دولت‌ها و سیاستمداران ایالات متحده به فرآیند تنش‌زایی علیه مسئله هسته‌ای ج.ا.ایران با هدف جلوگیری از افزایش اقتدار این کشور روی آورده‌اند.

واکنش مشترک و هدفمند علیه ج.ا.ایران هسته‌ای

جورج بوش، رئیس‌جمهور اسبق آمریکا، طی سخنرانی ۲۹ ژانویه سال ۲۰۰۲ در کنگره، از اصطلاح محور شرارت در ارتباط با عراق، ایران و کره شمالی استفاده کرده بود. وی در این زمینه چنین اظهار نظر کرد:

این کشورها و متحدان تروریست آنها، به تشکیل یک محور شرارت پرداخته‌اند و به دنبال تهدید صلح در جهان هستند و با هدف دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی، به رژیم‌هایی خطرناک تبدیل شده‌اند. (Heradstveit & Bonham, 2007: 422)

بوش اعلام کرده بود که: «توسعه سلاح هسته‌ای در ایران غیر قابل تحمل است». بنابراین، هنگامی که ایران از آستانه هسته‌ای عبور کرده، انتظار معقول آن است که ایالات متحده به تلاش برای محدود کردن و به عقب راندن توانایی‌های ایران اقدام نماید. راهبرد برگشت به عقب، شامل یک سری از اقدامات طراحی شده برای کاهش انگیزه ایران به حفظ برنامه هسته‌ای خود به همراه اقدامات قهری با هدف تحمیل فشارهای کافی است. این اقدامات باید منجر به کاهش یا از بین بردن منافع ایران گردد تا از قابلیت‌های هسته‌ای خود چشم‌پوشی نماید. به طور بالقوه، استراتژی مؤثر می‌تواند شامل اقداماتی از قبیل: افزایش ارائه تضمین‌های امنیتی به ایران، انزوای سیاسی، تحریم‌های اقتصادی و در نهایت، اقدام نظامی باشد. (Yaphe & Lutes, 2005: 35) این راهبرد تقابل گرایانه در ارتباط با هسته‌ای شدن جمهوری اسلامی ایران، به دولت نومحافظه کار بوش اختصاص نداشت. بلکه دولت دموکرات اوباما نیز همان فرآیند تقابل گرایانه دولت جورج بوش علیه جمهوری اسلامی ایران را ادامه داد.

در دوره جدید حاکمیت دموکرات‌ها در آمریکا که با شعار تغییر، قدرت را کسب کرده‌اند، هیلاری کلینتون وزیر خارجه اسبق آمریکا، بر ضرورت به کارگیری قدرت هوشمند علیه جمهوری اسلامی با هدف آنچه او جلوگیری از دستیابی ایران به قدرت هسته‌ای نامیده، اشاره کرده است. پیش از این نیز اوباما با وجود شعار ادعایی خویش به استفاده از چماق‌های سنگین‌تر و هویج‌های رنگین‌تر در برابر ایران اشاره کرده بود. (قاسمی، ۱۳۸۷: ۱۳۶)

در رابطه با دیپلماسی اوباما در قبال مناقشه هسته‌ای ایران، به رغم شعارهایی که وی در طول مبارزه انتخاباتی خود در سال ۲۰۰۸ در مورد تعامل با ایران به راه انداخت، برخی‌ها معتقدند بین رویکرد وی و دولت سابق آمریکا در برخورد با مسئله هسته‌ای ایران، تاکنون تفاوت چندانی وجود نداشته و سیاست هر دوی آنها در رابطه با برنامه هسته‌ای ایران، اجبار این کشور به برچیدن تأسیسات هسته‌ای خود بوده است. بنابراین، به رغم تلاش برای تعامل با ایران از طرف اوباما، وی هیچگاه دیپلماسی را به عنوان آلترناتیو برای سیاست تحریم و فشار دولت بوش در نظر نگرفت، بلکه تاکنون از آن به مثابه ابزاری در راستای سیاست دوگانه هویج و چماق بهره گرفته است. (سلطانی نژاد و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۲۴)

اوباما در تاریخ ۸ ژوئن ۲۰۰۸ در مؤسسه آبیگ در ارتباط با فعالیت‌های هسته‌ای ایران و موضع وی در این زمینه چنین گفت: «ایران یک خطر واقعی است و هدف من از بین بردن این تهدید است ... من همیشه تهدید اقدام نظامی را حفظ خواهم کرد. باقی ماندن چنین اقدامی روی میز برای دفاع از امنیت ما و اسرائیل

بسیار مهم است». وی همچنین در تاریخ ۷ اکتبر ۲۰۰۸ در دومین مناظره ریاست جمهوری گفت: «ما نمی‌توانیم به ایران اجازه مالکیت بر یک سلاح هسته‌ای را بدهیم، این امر می‌تواند موازنه قدرت در منطقه را تغییر دهد و این به ضرر قوی‌ترین متحد ما در منطقه یعنی اسرائیل است. من همه گزینه‌ها از جمله اقدام نظامی را برای جلوگیری از چنین اتفاقی بر روی میز می‌گذارم». (Goldberg, 2012)

پس از انتخابات ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۸ و پیروزی باراک اوباما، وی در مورد پرونده هسته‌ای ایران چنین اظهار نظر کرد: «ما نمی‌توانیم به ایران اجازه دهیم تا به سلاح هسته‌ای دست یابد. ایران یک بازیگر تجدیدنظرطلب بوده و این مسئله غیر قابل قبول است». او در ادامه تأکید کرد که «یک ایران هسته‌ای خطرات متعددی را ایجاد می‌کند: یک تهدید قدرتمند برای اسرائیل است، ممکن است سلاح‌های هسته‌ای را در اختیار گروه‌های تروریستی قرار دهد. ایران هسته‌ای می‌تواند رقابت گسترده منطقه‌ای را برای به دست آوردن این سلاح‌ها فراهم سازد. بنابراین، آمریکا نمی‌تواند به ایران اجازه دهد تا به تسلیحات هسته‌ای دست یابد». (Bianco, 2014: 94-95)

در چارچوب فرآیند عقب‌گرد تدریجی و در ارتباط با توافق نامه ژنو (۱۳۹۲/۹/۳)، اوباما چنین اظهار نظر کرد:

امروز ... دیپلماسی یک مسیر جدید به سوی جهانی امن‌تر باز کرده است که در آن ما می‌توانیم مطمئن شویم که برنامه هسته‌ای ایران صلح آمیز است و نمی‌تواند سلاح هسته‌ای بسازد. این قرارداد فقط گام اول برای رسیدن به یک توافق بزرگ است. برای اولین بار در طول یک دهه، ما پیشرفت برنامه هسته‌ای ایران را متوقف کرده‌ایم و بخش‌های اصلی این برنامه به عقب برگشته است. ایران تعهد داده است که سطوح مشخصی از برنامه غنی‌سازی خود را متوقف کند و ذخایر آن مواد را خنثی سازد. ایران نمی‌تواند سانتریفیوژهای نسل جدید خود را که برای غنی‌سازی اورانیوم استفاده می‌شود، استفاده کند. ایران نمی‌تواند سانتریفیوژهای نسل جدید را نصب و راه‌اندازی کند و تولید سانتریفیوژها را محدود خواهد کرد. ایران فعالیت در رآکتور پلوتونیوم خود را متوقف می‌کند. همچنین بازرسی‌های جدید، دسترسی گسترده به تأسیسات هسته‌ای ایران را فراهم می‌کند و به جامعه بین‌المللی اجازه می‌دهد تا میزان پایبندی ایران به تعهداتش را بررسی کند.

جان کری (وزیر امور خارجه آمریکا) نیز در ارتباط با این توافق نامه گفت: «این گام اول نمی‌گوید که ایران اجازه غنی‌سازی دارد. این مهم نیست که چه تعبیری داشته باشیم، در این سند چنین چیزی [حق غنی‌سازی ایران] نیامده است». (Lio, 2013)

بنابراین، بررسی مواضع و اقدامات سیاستمداران ایالات متحده در قبال پرونده هسته‌ای ایران، حکایت از این واقعیت دارد که سیاست خارجی آمریکا به دنبال محدودسازی و متوقف ساختن ظرفیت‌ها و توانایی‌های ایران است تا مانع قدرت‌یابی این کشور و بر هم زدن توازن قوا در منطقه خاورمیانه گردد. بر این اساس، دیپلماسی تحریم و تهدید و یا به عبارتی دیپلماسی تنش، از ارکان اساسی در سیاست خارجی آمریکا

علیه ج.ا.ایران در ادوار مختلف بوده است. دیپلماسی تنش در ابعاد مختلف پیگیری می‌گردد که در نتیجه آن استراتژی‌های متنوعی در تقابل با برنامه هسته‌ای ایران را از سوی مراکز تصمیم‌ساز و در نهایت در رفتار سیاست خارجی آمریکا شاهد هستیم. راهبرد تنش‌زایی با هدف کاهش تدریجی ظرفیت‌های استراتژیک ایران، در دو قالب اصلی در جریان است: ۱. اقدام نظامی؛ ۲. دیپلماسی فشار و مذاکره.

۱. اقدام نظامی

مؤسسه سیاست خاورمیانه آمریکا طی انتشار مقاله‌ای در زمینه استفاده آمریکا از قدرت نظامی علیه ایران بر این اعتقاد است که مهم‌ترین مسئله، زمان مورد نیاز برای ساخت تسلیحات هسته‌ای است. اگر فرض کنیم که ممانعت از دستیابی ایران به تسلیحات هسته‌ای با استفاده از قدرت نظامی امکان‌پذیر است، ایالات متحده باید قبل از دستیابی ایران به سلاح‌های هسته‌ای در این زمینه اقدام کند. باید به ایران این‌گونه القا شود که مجبور است به ایالات متحده به عنوان ابرقدرت پاسخ دهد. (Özcan & Özdamar, 2009: 126)

مؤسسه امور سیاست خارجی ایالات متحده در تحلیلی از چگونگی برخورد آمریکا با مسئله هسته‌ای ایران به این تحلیل می‌پردازد که آیا ایالات متحده می‌تواند از قدرت نظامی برای از بین بردن تأسیسات هسته‌ای ایران استفاده کند؟ این مؤسسه در پاسخ به این پرسش چنین استدلال می‌کند که آنچه که پس از حمله نظامی اتفاق خواهد افتاد این است که ما شاهد ظهور یک ایران مسلح به سلاح هسته‌ای خواهیم بود. آنها استدلال می‌کنند که چنین حمله‌ای به احتمال زیاد شکست خواهد خورد و حتی اگر آن را موفقیت‌آمیز محسوب نماییم، یک جنگ تمام عیار و یک بحران اقتصادی، جهان را در بر خواهد گرفت. آنها از ایالات متحده خواسته‌اند که بر گزینه‌های غیر نظامی، مانند دیپلماسی، تحریم و عملیات مخفی، برای جلوگیری از دستیابی ایران به بمب تکیه کند. (Kroenig, 2012)

با توجه به توانایی‌های نظامی و راهبردهای متنوع عملیاتی نیروهای مسلح ایران، اقدام نظامی آمریکا و متحدانش علیه ایران برای منافع آنها به ویژه موجودیت رژیم صهیونیستی بسیار خطرناک بوده و پیش‌بینی آینده چنین راهبردی نیز با ابهامات بسیاری مواجه است. لذا آمریکایی‌ها از مطرح کردن گزینه نظامی تنها با هدف مرعوب‌سازی ایران برای تمایل به سمت خواسته‌های ایالات متحده استفاده می‌کنند ولی در شرایط کنونی اولویت اصلی آنها استفاده از راهبرد فشار و مذاکره است.

۲. فشار و مذاکره

در چارچوب راهبرد فشار و مذاکره، «مرکز امنیت جدید آمریکا»^۱ در گزارشی با عنوان «خطر و رقابت» به عنوان بخشی از یک پروژه یک‌ساله به بررسی موضوع هسته‌ای ایران می‌پردازد و نتیجه می‌گیرد که:

1. Center for a New American Security.

یک ایران مسلح به سلاح هسته‌ای قدرت قابل توجهی را برای به چالش کشیدن منافع ایالات متحده و اسرائیل و افزایش درگیری‌های منطقه‌ای خواهد داشت. ممانعت ایران از دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای باید برای ایالات متحده و اسرائیل در اولویت باقی بماند. تا زمانی که ایران به دنبال توانایی سلاح‌های هسته‌ای خود است، ادامه ترکیب فعلی فشار و دیپلماسی، همه گزینه‌ها، از جمله پیشگیری با استفاده از اقدام نظامی باید روی میز باقی بماند. سیاستگذاران باید تشخیص دهند که استفاده از نیروی نظامی خطرات و هزینه‌های بالقوه بسیاری دارد اما باید به عنوان آخرین راه حل باقی بماند و در شرایط کنونی ایالات متحده تنها باید به فکر ایجاد شرایط سختگیرانه باشد.

ایالات متحده و اسرائیل باید به جلوگیری از هدررفت زمان در مراحل گزینه‌های دیپلماتیک اقدام کنند. بهترین پیامد دیپلماتیک آن خواهد بود که ایران به برگشت‌پذیری در پیشرفت‌های هسته‌ای خود اقدام نماید. با این حال باید سیاستگذاران به تلاش‌های پیشگیرانه برای رسم خطوط قرمز دیپلماتیک برای پایان دادن ایران به همه فعالیت‌های غنی‌سازی داخلی اورانیوم در مذاکرات شدت بخشند. علاوه بر این، ایالات متحده و شرکای آن باید به دنبال راه حل‌های دیپلماتیک برای ایجاد فشار بر ایران برای پذیرش تعهدات بین‌المللی باشند. چهار شرط در مذاکرات به این صورت هستند:

۱. همه گزینه‌های غیر نظامی رو به اتمام است؛
۲. حرکت ایران به سمت ساخت تسلیحات هسته‌ای است؛
۳. انتظار معقول و منطقی این است که برنامه هسته‌ای ایران راه بازگشت را پیگیری کند؛
۴. به اندازه کافی ائتلاف بزرگ بین‌المللی برای مهار ایران و ایجاد مانع برای بازسازی برنامه هسته‌ای خود در دسترس است. (H. Kahl et al, 2012: 7)

دالیا داساکیا^۱ از نویسندگان ارشد سیاسی مؤسسه رند^۲ معتقد است که:

یک ایران هسته‌ای به عنوان یک چالش اساسی، جدی و ایدئولوژیک برای دولت یهودی مطرح است. بنابراین، رهبران آمریکا باید همچنان به تقویت همکاری‌های امنیتی و اطلاعاتی مشترک با اسرائیل پرداخته و در برابر اقدامات ایران تلاش کنند تا ظرفیت‌های ایران را کاهش دهند و در برابر گسترش قدرت و نفوذ منطقه‌ای ایران سد ایجاد کرده و این کشور را منزوی سازد. ایالات متحده همچنین باید از طریق دیپلماتیک، سیاست تعامل و تحریم را در دستور کار قرار داده و ساخت سلاح‌های هسته‌ای در ایران را تحت تأثیر قرار دهد. (Dassa Kaye, 2012)

«مؤسسه رند» در پاسخ به این سؤال که آیا ایالات متحده و متحدان آن قادر خواهند بود از عبور ایران از آستانه هسته‌ای جلوگیری کنند؟ چنین پاسخ می‌دهد:

ایالات متحده می‌تواند زمینه را برای تغییر مثبت سیاسی در ایران فراهم نماید. تحریم‌های

1. Dalia Dassa Kaye.
2. Rand Corporation.

اقتصادی برای نفوذ در تصمیم‌گیری ایران در کوتاه‌مدت بعید است که نتیجه دهد، اما می‌تواند پیشرفت هسته‌ای ایران را متوقف کند. استراتژی چانه‌زنی ایالات متحده با ایران برای موفقیت دور از انتظار است اما ادامه مذاکرات حتی در نبود توافق، می‌تواند در دراز مدت از تغییرات سیاسی در ایران حمایت کند. (Reardon, 2012)

این مؤسسه در تحلیلی از راهبردهای آمریکا و غرب در تقابل با هسته‌ای شدن ج.ا.ایران، اینچنین استدلال می‌کند:

دیپلماسی و تحریم اقتصادی بهتر از اقدام نظامی برای جلوگیری از ظهور یک ایران مجهز به سلاح اتمی است. بدین وسیله امنیت اسرائیل به وسیله همکاری بیشتر نظامی آمریکا بهتر حفظ می‌گردد. در این برهه از تاریخ، هدف اصلی از سیاست‌های غربی باید بر مبنای منصرف کردن ایران از آزمایش و گسترش سلاح‌های هسته‌ای باشد. انجام این کار به این امر وابسته است که تلاش‌های مقامات غربی به افزایش انزوای ایران، کاهش نفوذ آن و افزایش آسیب‌پذیری رژیم برای تغییر در داخل هدایت شود. ایالات متحده آمریکا نه تنها باید به برنامه هسته‌ای ایران توجه نماید بلکه به مسائلی مانند نقض حقوق بشر در ایران بپردازد و این تفکر را رواج دهد که ایالات متحده به ایران به عنوان یک مشکل نگاه نمی‌کند بلکه به عنوان یک کشور به آن اهمیت می‌دهد. سیاست کنونی آمریکا یعنی سیاست تحریم حتی در صورتی که ایران مجبور به عقب‌نشینی از برنامه هسته‌ای خود گردد باید ادامه یابد. (حتی اگر دولت اوباما به ایران اجازه غنی‌سازی اورانیوم با خلوص ۵ درصد را دهد که برای استفاده‌های غیر نظامی است) این امر می‌تواند بر روی طیف‌های سیاسی ایران اثر گذاشته و آنها را وادار کند تا از تمام فعالیت‌های هسته‌ای خود دست بکشند. (Dobbins, et al, 2013)

«مؤسسه تحقیقاتی هادسون»^۱ و «انستیتوی سیاست خارجی»^۲ نیز به طرح این ایده می‌پردازند که دولت آمریکا باید حداکثر توان خود را برای بی‌اثر کردن تبلیغات جمهوری اسلامی ایران به کار بندد تا حمایت داخلی خود را در ایران از دست بدهد. «ریچارد آرمیتاژ» معاون اسبق وزیر امور خارجه آمریکا و «مارک پالمر» از حامیان این دیدگاه هستند و تنها راه سرنگون کردن نظام جمهوری اسلامی ایران را پیگیری مکانیسم‌های «جنگ نرم» با استفاده از سه تاکتیک «دکترین مهار»، «نبرد رسانه‌ای» و «ساماندهی یا پشتیبانی از نافرمانی مدنی» می‌دانند. این گروه بر تأثیر ابزارهای رسانه‌ای تأکید دارد و از رسانه‌هایی چون «صدای آمریکا» و «رادیو فردا» به عنوان ابزار خنثی کردن اقدامات جمهوری اسلامی ایران یاد می‌کند. (بهمن، ۱۳۹۰: ۲۳۸)

کارشناسان مؤسسه سیاست خاورمیانه آمریکا نیز در زمینه تقابل نرم آمریکا علیه ج.ا.ایران، به ارائه پیشنهاداتی در زمینه طراحی و حمایت از آشوب‌های اجتماعی می‌پردازند. آنها بر این اعتقاد هستند که

1. Hudson Institute.
2. Foreign Policy Institute.

نآرامی‌های اجتماعی می‌تواند خواسته‌های سیاسی به ویژه از سوی دانشجویان جوان اصلاح‌طلب را آغاز کند. پاسخ سخت ایران در مقابل معترضان داخلی، می‌تواند به مشروعیت رژیم آسیب وارد آورد. چنین مجموعه‌ای از وقایع ممکن است برای استراتژی تغییر رژیم مفید واقع گردد. استفاده از ابزار روانی به منظور بسیج عمومی برای تغییرات سیاسی نیز مؤثر است. رسانه‌ها و بحث‌های اینترنت می‌تواند به افزایش ناراضیان داخلی و مخالفان رژیم کمک کند. علاوه بر این، ایالات متحده باید از گروه‌های جامعه مدنی^۱ مخالف با نظام پشتیبانی کند، مانند آنچه در اوکراین و گرجستان اتفاق افتاد. به عنوان مثال در سال ۲۰۰۳، کنگره ایالات متحده ۱/۵ میلیون دلار به سازمان‌های غیر دولتی داخلی ایران به منظور توسعه دموکراسی و حقوق بشر اختصاص داد. همزمان با این اقدامات، عملیات مخفی و آشکار توسط سرویس‌های اطلاعاتی ایالات متحده با هدف بی‌ثبات کردن امور داخلی ایران و زیر سؤال رفتن مشروعیت رژیم اسلامی باید مورد توجه قرار گیرد. (Özcan & Özdamar, 2009: 127-128) در چارچوب این تحلیل، ایالات متحده آمریکا با هدف دستیابی به اهداف منطقه‌ای و بین‌المللی‌اش، فرآیند تنش‌زایی علیه انقلاب اسلامی ایران را در ادوار مختلف در دستور کار سیاست خارجی خود قرار داده است. این فرآیند، تنش‌زایی در همه عرصه‌ها به ویژه در زمینه صنایع استراتژیکی همچون صنعت هسته‌ای قابل تبیین است. فرآیند فوق‌الذکر درست در نقطه مقابل سیاست تنش‌زایی ج.ا.ایران قرار گرفته است.

تنش‌زایی در روابط کشور به معنی روی آوردن به سیاست خارجی‌ای است که مبتنی بر سازگاری، همزیستی و همکاری در روابط با کشورهای دیگر می‌باشد. چنین سیاستی سعی دارد با اصلاح نارسایی‌ها، نابسامانی‌ها و مشکلات جامعه در پرتو رعایت و به کارگیری اصول دموکراسی، رفاه عمومی و اعتدالی فرهنگ جامعه را تأمین کند و در عرصه بین‌الملل با پیروی از اصول همزیستی، همکاری و همگرایی، براساس اعتماد و حسن نیت، روابط با کشورها را توسعه دهد و برخوردهای دوستانه و تعامل را جایگزین روابط خصمانه و تقابل کند و بدین ترتیب گامی به سوی نظام صلح بین‌الملل بردارد. (سوری، ۱۳۸۴: ۱۸۷) موفقیت این سیاست مشروط به اقدام مشترک بر اساس مقررات بین‌المللی و توافق میان واحدهای سیاسی، اعتمادسازی دو یا چند جانبه، خویش‌ننداری، دوری گزیدن از برتری‌جویی و ایجاد تنش، همکاری متقابل و هماهنگ و همچنین مشخص بودن چارچوب و محدوده اقدام می‌باشد. اما سیر تحولات در روابط آمریکا با ایران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، حکایت از راهبرد تنش‌زایی آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران دارد.

ایالات متحده، جمهوری اسلامی ایران را به عنوان قدرتی محسوب می‌دارد که در منطقه استراتژیک و آشوب‌زده خاورمیانه نه تنها در مقابل آمریکا ایستاده است، بلکه توانسته است نفوذ خود را به سراسر منطقه گسترش دهد. ایران یک مانع بر سر راه ثبات در عراق و لبنان است. همچنین آمریکا به ایران به عنوان یک

1. NGO.

چالش‌گر در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه نگاه می‌کند. ایران قصد دارد قدرت خود را با استفاده از برنامه هسته‌ای افزایش دهد و این اتفاق یک خطر بزرگ برای نظم و همکاری‌های جامعه جهانی است. به همین علت است که واشنگتن بر این امر اصرار دارد که اگر گزینه‌های غیر نظامی در قبال ایران با شکست مواجه شود، احتمال حمله نظامی به ایران وجود دارد. (Takeyh, 2007)

نتیجه

تثبیت قدرت هژمونیک ایالات متحده آمریکا بدون تثبیت جایگاه و سیطره سیاست‌های این کشور در منطقه استراتژیک خاورمیانه عملاً غیر ممکن است. آمریکایی‌ها معتقدند که خاورمیانه به گونه‌ای ضد سیستمی (نظم نوین) عمل نموده و بر این اساس ایالات متحده وظیفه دارد تا به بازتعریف نظم منطقه‌ای خاورمیانه بپردازد. بازتعریف خاورمیانه بر اساس راهبردهای ایالات متحده آمریکا به معنای استراتژی صدور تنش برای کشورهای مخالف با سیاست‌های آمریکا به ویژه جمهوری اسلامی ایران است.

قاعده بازی آمریکایی‌ها در برابر ج.ا.ایران، همواره به صورت بازی با «حاصل جمع صفر» و بر مبنای محدودسازی و کاهش ظرفیت‌های استراتژیک ایران قرار گرفته است. بنابراین، این تقابل‌گرایی اختصاص به مسئله‌ای تحت عنوان هسته‌ای ندارد بلکه اختلاف و تضاد بر مبنای جهان بینی و مبانی تفکری آمریکا و ایران است. زمانی که دو واحد سیاسی در مبانی تفکری با یکدیگر تضاد داشته باشند، این نوع از تضاد به همه مسائل فی مابین آنها تسری پیدا می‌کند. بنابراین هیچکدام از دو کشور نمی‌توانند به یکدیگر اطمینان داشته باشند. این تضاد و عدم اطمینان و به تبع آن، ایجاد تنش زمانی به نهایت شدت می‌رسد که یکی از دو واحد سیاسی خود را مستحق رهبری و هژمونی نظام بین‌الملل بداند. در چنین شرایطی هژمون قصد دارد تا دیدگاه‌های خود را بر طرف مقابل تحمیل نماید. تحمیل‌گری در فاکتورهایی مانند صنعت هسته‌ای که این توانایی را دارد که رقیب را به سطوح بالاتری از قدرت برساند، با شدت و قدرت بیشتری پیگیری می‌گردد.

تضاد ماهیتی و تفکری دو فرهنگ اسلامی - شیعی جمهوری اسلامی ایران و لیبرال دموکراسی ایالات متحده آمریکا نیز یک تضاد مبنایی و ریشه‌ای است که در نتیجه آن رقابت و تضاد به سطوح دیگر در روابط طرفین گسترش می‌یابد. لذا بر اساس چنین مبنایی است که ایالت متحده در ارتباط با پرونده هسته‌ای ایران، فرآیند تقابل‌گرایی و تنش‌زایی را در پیش گرفته است. راهبرد تنش‌زایی با بهانه قرار دادن فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای ایران و ارتباط دادن این فعالیت‌ها به موضوع ساخت سلاح‌های هسته‌ای، در صدد است تا از یک سو ایران را به بازگشت در مسیر هسته‌ای خود مجبور سازد و از سوی دیگر با ایجاد محدودیت و سدسازی، قدرت ایران را تنزل دهد.

چنانچه آمریکایی‌ها در مسئله هسته‌ای بتوانند سیاست‌های خود را عملی سازند، رقابت و تضاد به سایر حوزه‌ها مانند حقوق بشر، به رسمیت شناختن رژیم صهیونیستی توسط ایران، قدرت دفاعی به ویژه در حوزه

موشکی و هوافضا، همکاری با آمریکا در ابعاد مختلف، عدم حمایت از گروه‌های مقاومت اسلامی مانند حزب‌الله لبنان و حماس و همچنین لزوم پذیرفتن هژمونی آمریکا توسط ایران، تسری پیدا می‌کند. در چنین شرایطی اتخاذ استراتژی تنش‌زدایی در زمینه تعامل با آمریکا غیر واقع‌بینانه و ناشی از عدم درک کامل و جامع از تفاوت ایدئولوژیکی میان این دو واحد سیاسی است. اتخاذ یک‌جانبه تنش‌زدایی توسط ایران، از سوی آمریکا به عنوان عقب‌گرد ایران تحت فشارهای ایالات متحده و متحدانش محسوب می‌گردد. لذا آنها در طراحی استراتژی‌های سیاست خارجی با لحاظ قرار دادن این موضوع این هدف را پیگیری می‌کنند که فشارهای بیشتری را متوجه ایران نمایند. از آنجا که موفقیت راهبرد تنش‌زدایی به هم سطحی (پذیرفتن برابری)، اطمینان، هماهنگی و تعهد طرفین نسبت به اجرای مقررات بین‌المللی و قراردادهای فی مابین بستگی دارد و روابط آمریکا با ایران فاقد چنین شاخصه‌هایی است؛ لذا پیگیری استراتژی تنش‌زدایی در ارتباط با آمریکا، به صورت اقدامی یکجانبه و غیر واقع‌بینانه محسوب می‌گردد.

منابع و مآخذ

۱. ایزدی، فؤاد و حسین مهربانی فر و رامین چابکی و مهدی متین جاوید، ۱۳۹۲، «ایران هراسی در آمریکا: بازنمایی شرق شناسانه از برنامه هسته‌ای ایران در مستند ایرانیوم»، *فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی*، سال دهم، شماره ۳۵.
۲. بهمن، شعیب، ۱۳۹۰، *انقلاب‌های رنگی و انقلاب اسلامی ایران*، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چ ۶.
۳. دهقانی فیروزآبادی، سید جلال و رضا ذبیحی، ۱۳۹۱، «انقلاب اسلامی ایران و عدم مطلوبیت نظم بین‌المللی موجود»، *فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی*، سال نهم، شماره ۳۱.
۴. سلطانی نژاد، احمد و مصطفی زهرانی و مهدی شاپوری، ۱۳۹۲، «آمریکا و برنامه هسته‌ای ایران؛ استراتژی بر چینش و ابزارهای آن»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال شانزدهم، شماره اول، شماره مسلسل ۵۹.
۵. سوری، جواد، ۱۳۸۴، «از تنش‌زدایی تا تعامل سازنده (بازتاب جهانی شدن در سیاست خارجی خاتمی)»، *فصلنامه علمی - پژوهشی راهبرد*، شماره ۳۶.
۶. فتحی، یوسف، ۱۳۹۳، «نسبت صدور انقلاب اسلامی و بیداری اسلامی از منظر امام خمینی قدس سره»، *فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی*، سال یازدهم، شماره ۳۶.
۷. قاسمی، مصطفی، ۱۳۸۷، «راهبرد اوپاما در قبال جمهوری اسلامی ایران»، *انسان پژوهی دینی* (دو فصلنامه علمی - پژوهشی مجتمع آموزش عالی شهید محلاتی)، دوره ۵، شماره ۱۷.

۸. کرمی، جهانگیر، ۱۳۸۵، «هژمونی در سیاست بین‌الملل؛ چارچوب مفهومی، تجربه تاریخی و آینده آن»، پژوهش علوم سیاسی، شماره ۳.
۹. متقی، ابراهیم، ۱۳۸۷، «بررسی الگو و فرایند تقابل‌گرایی آمریکا علیه ایران در سال‌های ۲۰۰۸ - ۱۹۷۹»، فصلنامه علمی - پژوهشی راهبرد، شماره ۴۷.
۱۰. محمدی، مهدی، ۱۳۹۰/۸/۵، «اسلام سیاسی بازگشته است»، روزنامه کیهان، شماره ۲۰۰۵۹.
۱۱. مشیرزاده، حمیرا، ۱۳۸۸، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران، سمت، چ ۴.
12. American Security Project, May 01, 2008, "A New American Arsenal", at: <http://www.americansecurityproject.org>
13. Betts, Richard K, May 2004, "U.S. National Security Strategy: Lenses and Landmarks", *Princeton Project on National Security*
14. Bianco, Andrew, 2014, "Iran Will Decide Its Nuclear Future The United States Can Help", *International Affairs Review*, Volume XXII, Number 2. Spring
15. Cannon, H. Brevy, June 24, 2013, "Post-Cold War America Seeking New Foreign Policy Cornerstone", <http://news.virginia.edu>
16. Dassa Kaye, Dalia, January 5, 2012, "Growing Rivalry Between Israel and Iran Poses Danger of Military Conflict", <http://www.rand.org>.
17. Dobbins, James & Dassa Kaye, Dalia & Nader, Alireza & Wehrey, Frederic, November 22, 2013, "How to Defuse Iran's Nuclear Threat", <http://www.rand.org>.
18. Goldberg, Jeffrey, Oct 2012, "Obama's Crystal-Clear Promise to Stop Iran From Getting a Nuclear Weapon:", <http://www.theatlantic.com>
19. Heradstveit, Daniel & Bonham G. Matthew, Summer 2007, "What the Axis of Evil Metaphor Did to Iran", *Middle East Institute*, No. 3.
20. H. Kahl, Colin & G. Dalton, Melissa & Irvine, Matthew, June 2012, "Risk and Rivalry: Iran, Israel and the Bomb", *Center for a New American Security*
21. Kroenig, Matthew, 2012, "Time to Attack Iran", <http://www.foreignaffairs.com>
22. Leverett, Flynt & Mann Leverett, Hillary, March 2010, "The United States, Iran and the Middle East's New 'Cold War'", *The International Spectator*, Vol. 45, No. 1
23. Lieber, Keir A, April 29, 2002, "Offensive Realism", <http://americamagazine.org>
24. Lio, Ada, 2013, "Obama, Bibi At Odds Over Iran Nuke Deal Netanyahu", at: <http://usforeignpolicy.about.com>
25. Melason, Richard A, 2014, "Post-cold War Policy", at: <http://www.americanforeignrelations.com>
26. Nowruzzi, Mehdi, 2005, *A Comprehensive Dictionary of Political Terms*, English - Persian, Ney Publishing House
27. Ottaway, Marina, November 2009, "Iran, the United States, and the Gulf: The Elusive Regional Policy", *Carnegie Endowment For International Peace*, Number 105

28. Özcan, Nihat Ali& Özdamar, Ozgur, 2009, "Iran's Nuclear Program and The Future of U.s.-Iranian Relation", *Journal Compilation*, Middle East Policy Council
29. Reardon, Robert, October8, 2012, "Containing Iran: Strategies for Addressing the Iranian Nuclear Challenge", <http://www.rand.org>
30. Sempa, Francis P, June 2002, "Offensive Realism: The Never-Ending Struggle for Power", <http://www.unc.edu>
31. Snyder, Glenn H, Summer 2002, "Mearsheimer's World—Offensive Realism and the Struggle for Security", *International Security*, Vol. 27, No. 1.
32. Suri, Jeremi, March 2010, "The Promise and Failure of American Grand Strategy after the Cold War", <http://www.fpri.org>
33. Takeyh, Ray, March/April 2007, "Time for Détente With Iran", at: <http://www.foreignaffairs.com>
34. Toft, Peter, December 2005, "John J. Mearsheimer: an offensive realist between geopolitics and power", <http://www.palgrave-journals.com>
35. Walter, Aaron T, 2012, "Iran and the bomb; US and Israeli responses utilizing Realism", <http://www.atlantic-community.org>
36. Yaphe, Judiths&Lutes, Charlesd, 2005, "Reassessing the Implications of a Nuclear Armed Iran", *Institute for National Strategic Studies National Defense University Washington, D.C.*